

بازتاب پیری در ادب فارسی و عربی

۱ علی جهانشاهی افشار

۲ سید امیر جهادی

چکیده:

پیری و جوانی، حالتی هستند که به خاطر اتصالشان به حیات و مرگ تأثیری ملموس در زندگی انسان داشته‌اند؛ لذا شاید گرافه نباشد اگر بگوییم که توجه به مرگ (و به تبع آن «زندگی») اصلی‌ترین دل‌مشغولی آدمی در طول تاریخ بوده است و از این میان شعرا، بیشتر و عمیق‌تر به این مقوله پرداخته‌اند و برخی از این دیدگاهها حاصل تجربه مستقیم و محاکات شخصی گوینده و برخی، برگرفته از سنن ادبی پیشین است و در این میان توجه به ویژگی‌های جسمانی این مقوله نسبت به توصیفات باطنی آن بیشتر به چشم می‌آید.

نگارندگان در این مقاله کوشیده‌اند که با بررسی تطبیقی اوصاف پیری در آثار گویندگان فارسی و عربی به وجوه شباهت و افتراق این موضوع در حوزه مضمونی و خیال پردازند و دیدگاه‌های گویندگان هر زبان را ارزیابی نمایند.

واژگان کلیدی: پیری، جوانی، ادبیات تطبیقی، ادبیات فارسی و عربی

مقدمه:

سرایش شعر، توسط فرآیندی صورت می‌گیرد که هر نظام اندیشگی از چشم انداز خود آن را سنجیده و بر رسیده؛ مثلاً منطقیون شعر را بازبسته به تخیل دانسته‌اند و از این رو تلویحاً بهره مند شدن زبان روزمره را از عناصر دانش بیان و برخی صنایع بدیعی که موجد و موجب تخیل بودند، عامل شعریت کلام دانسته‌اند یا زبان‌شناسان در سده‌های اخیر، فارغ از این گونه مسائل، شعریت کلام را از چشم‌انداز قاعده افزایی‌ها و قاعده گاهی‌های زبانی بررسی کرده‌اند. زبان‌شناسان برجسته‌ای چون اشکلوفسکی، موکاروفسکی و هاورانک «دو فرایند زبانی را از یکدیگر باز می‌شناختند و بر این دو فرایند نام‌های خودکاری و برجسته‌سازی نهاده بودند. به اعتقاد هاورانک، فرایند خودکاری زبان در اصل بکارگیری عناصر زبان است، به گونه‌ای که به قصد بیان موضوعی به کار می‌رود، بدون آنکه شیوه بیان جلب نظر کند و مورد توجه اصلی قرار گیرد؛ ولی برجسته‌سازی بکارگیری عناصر زبان است، به گونه‌ای که شیوه بیان جلب نظر کند، غیر متعارف باشد و در مقابل فرایند خودکاری زبان، غیر خودکاری باشد.» (صفوی، ۱۳۷۳: ۳۶-۳۵)

در هر حال و با توجه به هر دیدگاه می‌توان ادعا کرد که تبدیل زبان ارجاعی (خودکار) به شعر را می‌توان مضمون سازی گفت، یعنی شاعر موضوعی را به صورتهای هنری می‌پروراند و بیان می‌دارد. پس بنابراین می‌توان میان این دو حوزه از بیان تفاوت گذاشت.

پیری و جوانی نیز از موضوعاتی است که همواره در ذهن بشر جای داشته و خاطر وی را به خود مشغول کرده است. شاعران نیز که خود شاخه‌ای از جنگل خلقتند به این حالات که قابل توجه‌ترین و عبرت‌انگیزترین حالات و عوارض انسانی است بی‌اعتنا نبوده‌اند. نوع نگاه شاعر خاصه در فرهنگ‌های فارسی و عربی که از دیرباز با یکدیگر پیوسته‌اند در واقع پلی است برای رسیدن به نوع نگاه این فرهنگ‌ها و جوامع به این مقولات.

پیری و جوانی از معدود عرصه‌هایی است که شاعر به دور از تملق و چاپلوسی، با الهام از نفس خویش، در جوانی از برخورداری خود و در پیری از نیستی و فقدان و آزرده‌گی سخن گفته است. این گونه از وصف، در ابتدا امری طبیعی بود و شعراء در این باره از امری واقع و به تجربه دریافته سخن می‌گفتند. اما در ادامه امری تقلیدی گشت و در آثار متأخران به عبث گرایید.

۱- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید باهنر کرمان

۲- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید باهنر کرمان

دیوان شعر شاعران ایرانی و عرب هیچگاه از این موضوع خالی نبوده و پدیداری موی سپید برینا گوش، رفتن را در گوش آدمی زمزمه می‌کند و گوینده را به گریستن بر بهار عمر رفته وا می‌دارد. البته آراء شعراء در این باره گوناگون است و کمتر شاعری به پاسخی منطقی جهت علت این رویداد توسل جسته و وجه اشتراک عموم آنان، غمخواری و ناله بر فراق جوانی و تاسف و تأثر بر روی آوردن پیری است و چه بسا نظر شاعر با مزاج و حالت نفسانی و روانی او تناسب یابد.

بر آدمی مخفی نیست که بر دو مرحله زندگی گذر خواهد کرد: جوانی و پیری، و هر یک از مراحل را خصایص و ویژگی‌هایی است. دوره جوانی مقتضی نیروی تن، قوت شهوت، امید بقا و حیات است و دوره پیری؛ ملازم حکمت و دانش، ضعف تن و کوتاهی امید. برخی شاعران جهت نهان کردن ظاهر پیری به خضاب و حنا متوسل شده‌اند غافل از اینکه ضعف ناتوانی‌های جسمی قابل نهان کردن نیست و در این نهان‌کاری به حسن تعلیل متوسل شده‌اند تا دلیلی بلاغی، نه علمی و منطقی، که مقبول احساس آدمی است برای آن ارائه کنند. نگارندگان در مقاله حاضر می‌کوشند که با استناد به شواهد شعری دواوین شاعران عرب و ایرانی، اوصاف پیری و جوانی را مورد تطبیق قرار دهند تا تفاوت‌ها و تشابهات دیدگاه‌های گویندگان دو زبان را در حوزه مضمون و خیال بکاوند. تا آنجا که جستجو شد در این باره تحقیق و پژوهشی صورت نگرفته است.

اینک مضامین گوناگون گویندگان در توصیف پیری و جوانی مورد بررسی قرار می‌گیرد. روش پژوهش در این مقاله توصیفی تحلیلی است که بر مبنای استخراج شواهد از متون منظوم و مثنوی دو زبان و بررسی، تحلیل، مقایسه و استنتاج شواهد مذکور است.

۱- بحث:

پژوهش حاضر در دو حوزه اندیشه و خیال به بررسی و مقایسه «پیری و جوانی» در ادب عربی و فارسی می‌پردازد. در حوزه اندیشه به ستایش و نکوهش پیری و مضامین مربوط به این دو حالت پرداخته می‌شود و در حوزه خیال به صور خیال از نگاه شاعران دو زبان به حالات مذکور اشاره خواهد شد.

در حوزه مضمونی به طور کلی با دو مقوله مدح و ذم پیری و جوانی روبرو هستیم و این دو مقوله در حوزه‌های گوناگون مورد بررسی قرار می‌گیرند و در حوزه خیال نیز به صور خیال به کار گرفته شده از سوی شاعران دو زبان پرداخته می‌شود.

۱-۱- ستایش پیری

برخی از گویندگان به ستایش این دوره از حیات آدمی پرداخته‌اند و پیر را به وقار، حلم، ادب، رای و اندیشه ستوده‌اند و چه بسا گزافه نباشد اگر بگوییم که این ستایش در جهت تسلی خاطر خویش و پنهان داشتن تحسّر خود به لحاظ از دست رفتن جوانی است.

۱-۱-۱- پیری و وقار

دعبل به پیری خوشآمد گفته و آن را نشانه متانت و سنگینی و شکوهی افتخار آمیز دانسته است:

اهلاً و سهلاً بالمشیب فأنه
سمة الوقور و هیبة المترج

ابونواس نیز ضمن داشتن دیدگاهی مشابه درباره خویش خلاف آن را یافته است:

يقولون فی الشیب الوقار لاهله
و شیبی بحمدالله غیروقار

(ثعالی، ۱۳۸۴: ۶۹۲)

در دیوان المعانی و عقد الفرید نیز این مضمون به تصریح آمده است:

لا یروعک المشیب یا ابنهٔ عبدالله فالشیب زینةٌ و وقارٌ

(ابی هلال عسکری، ۱۳۵۲: ۱۵۶)

عیرتنی بالشیب و هو وقارٌ لیتهای عیرتها بما هو عارٌ

(ابن عبد ربّه، بی تا، ج ۲: ۳۲۰)

۱-۱-۲- ستایش ناگزیر:

گونه‌ای دیگر از مدح پیری در شعر عرب یافت می‌شود که می‌توان آن را مدح از سر ناچاری خواند که در مواردی خود شاعر نیز از این سان مدح، اظهار شگفتی می‌کند. شاعر پیری را می‌ستاید و آرزوی وصال و بقایش را می‌نماید. زیرا، تنها مرگ است که مانع رسیدن دوره جوانی به پیری می‌گردد:

در التمثیل و المحاضرة می‌خوانیم:

اعجب بشیء علی البغضاء مودود

(ثعالبی، ۱۳۸۱: ۳۸۷)

الشیب کُرهٌ و کُرهٌ أن یفارقنی

و ابوالفتح بستی گوید:

و تیقنی انی بوصلک مولعٌ
و الآن من خوف ایمانک أجزعٌ

(ثعالبی، ۱۳۸۱: ۳۸۵)

یا شیبیتی دومی و لا تترحلی
قد کنت أجزع من حلولک مرّة

در این میان، ابوالعلاء معری از معدود شاعرانی است که با تعلیل‌های شاعرانه و گاه منطقی از پیری دفاع می‌کند و این دوران را می‌ستاید:

فلا علم لی بذنب المشیب
أم کونه کصغر الحیب
(صدرالدین مدنی، ۱۳۸۸، ج ۵: ۲۰۱ و ۲۰۲)

خبرینی ماذا کرهت من الشباب
اضیاء النهار ام وضح ألؤلؤ

۱-۱-۳- آگاهی، تجربه و خرد پیران

مولف التمثیل و المحاضرة به نقل از فرزددق و ابوتمام، پیری را حلم، دانش و ادب دانسته‌اند:

ان المشیب رداء الحلم و الادب

و لا یروعک ایماض القتیر به

(ثعالبی، ۱۳۸۱: ۳۸۴)

دوره پیری پیوسته به پختگی، خردمندی و بلوغ عقلانی وصف شده است:

ز تدبیر پیر کهن بر مگرد

درآرند بنیاد رویین ز پای

(سعدی، ۱۳۷۵: ۲۳۵)

خلاف پیران که به عقل و ادب زندگانی کنند نه به مقتضای جهل جوانی (همان: ۱۱۰)

هان ای پسر که پیر شوی پند گوش کن
(حافظ، ۱۳۶۸: ۳۱۱)

پیران سخن ز تجربه گویند گفتمت

از آنجا که برخی شاعران، جوانی را معادل جهل و غفلت می‌دانستند؛ روز پیری را به بیداری از خواب بی‌خبری تشبیه کرده‌اند:

و عزاک عن الیلِ الشبابِ مُعاشِرٌ فقالو نهارُ الشیبِ أهدی و ارشدٌ

(ثعالبی، ۱۳۸۴: ۶۳۹)

و نهارُ شَیْبِ الرَّأْسِ یوقظُ مَنْ قد کانَ فی لیلِ الشیبِ رَقَدٌ

(همان: ۶۳۷)

«بیننا هو راقدٌ فی لیلِ شبابه، اذا ایقظُهُ صبحُ المشیبِ» (ثعالبی، ۱۳۸۱: ۳۸۳)

صبح بیداری شود گفتم مرا موی سفید پرده دیگر شد از غفلت برای خواب من

(صائب، ۱۳۷۰، ج ۶: ۲۹۵۷)

۱-۱-۴- پیر روزگار:

برخی شاعران علت پیری خود را گذر عمر و حوادث دهر دانسته‌اند:

والدهر غیر نئی و ما یتغیر

فمشیت فیهِ و کل یوم تقصیر

(ابی هلال عسکری، ۱۳۵۲: ۱۶۱)

الدهر ابلانی و ما ابلتیه

والدهر قیلدنی بقبل مبرم

و ما شبت من طول السنین و أنما

غبار و حرور الدهر غطی سوادیا

(راغب اصفهانی، ۱۹۶۱، ج ۳: ۳۱۸)

هَذَا غبازٌ وَقَطَاعُ الدَّهْرِ

(همان: ۳۱۸)

قالت: کبیرت و شبت قلت لها:

هفتمین هادیش پژوهشهای زبان و ادبیات فارسی

زودتر می‌پیر گردد مرد شاب

نیست روز و شب همانا جز عذاب

(ناصر خسرو، بی تا: ۴۴)

گرد رنج و غم عمر چو بر مردم رسد

چو مرا پیری ز روز و شب رسید

۱-۱-۵- پیر عشق

مضمونی زیبا و خیال برانگیز که در آن شاعر سبب پیری خویش را حوادث و نوایب زمانه نمی‌داند، بلکه علت اصلی آن را که عشق و بی وفایی معشوق جفاکار و نومیدی می‌نماید (من پیر سال و ماه نیم یار بی وفاست) و گاه حوادث روزگار را تحت پیری خویش می‌داند و از آن شکوه می‌نماید.

رایت من الاحبۃ ما اشابا

(ابوفراس حمدانی، ۱۴۱۴: ۳۳)

و ما ان شبت من کبر و لکن

من کبره و لکنه من یاس

(ابی تمام، ۱۴۱۴، ج ۱: ۳۶۳)

عدل المشیب علی الشباب و لم یکن

موی سپید می‌کند چشم سیاه اکدشان

(سعدی، ۱۳۷۵: ۶۳۰)

من نه به وقت خویشتن پیر و شکسته بوده‌ام

بر من چو عمر می‌گذرد پیر از آن شدم

(حافظ، ۱۳۶۸: ۲۶۶)

من پیر سال و ماه نیم یار بی وفاست

مرا مر گویی که پیران را نزیید عاشقی
پیر گشتم در هوای تو جوانی چون کنم
(سنایی، ۱۳۶۲: ۹۴۲)

۱-۲- نکوهش پیری:

بسیاری از شاعران و نویسندگان در حسرت از دست رفتن جوانی، زیبایی، توانایی و توان معاشرت با خوبرویان «پیری» را سرزنش کرده و آن را «هشدار دهنده مرگ»، «پایان بخش آرزوها»، «اولین مراحل مرگ»، «طلیعه نابودی»، «رسول فرسودگی»، «مقدمه، مصاحب و پل مرگ» خوانده اند. جا حظ از عدی بن زید چنین نقل کرده است:

و ابيض السواد من نُذِر المو
تِ و هل مثله لحيّ نذيرُ
(حافظ، ۱۳۷۵، ج ۲: ۲۷۵)

و در «التمثيل و المحاضرة» پیری چنین وصف شده است: «الشيب ختام المنية... الشيب عنوان الموت... الشيبُ بريء الآخرة.» (ثعالبي، ۱۳۸۱: ۳۸۵)

کشاجم در عقدا/فرید، پیری را ملازم مرگ دانسته:

يصاحبنی شرح الشباب فينقضی

أما الشيب للمنية جسر
(ابن عبدربه، بی تا، ج ۲: ۳۱۹)

و محمود وراق آن را پل مرگ خوانده است:

اغتنم غفله المنية و اعلم
لا تطلبن أثراً بعينٍ

أما الشيب للمنية جسر
فالشيبُ احدى الميتين
(همان)

برخی، از این نیز پیش تر رفته و پیری را معادل مرگ و پیر را مرده‌ای متحرک بر شمرده اند:

الشيبُ موتٌ و لكن فى امانته
محييا ليالِ قلياتٍ و أيام

(ثعالبي، ۱۳۸۱: ۳۸۸)

هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

من شاب قدمات و هو حى
بمشی على الارض مشى هالكٍ
(ثعالبي، ۱۳۸۱: ۳۸۸)

چو برداشتم جام پنجاه و هشت
نگیرم بجز یاد تابوت و تشت

(فردوسی، ۱۳۸۹، دفتر ۲: ۳۷۹)

پیری و ضعیفی و زبونی
کردش به رحیل رهنمونی

(نظامی، ۱۳۸۳: ۱۴۰)

روز جوانی گذشت موی سیه شد سپید
بیک اجل در رسید ساخته کن راحله

(سنایی، ۱۳۶۲: ۵۹۲)

۱-۲-۱- پیری و عیب

ضعف، ناتوانی، فقدان زیبایی سبب شده که عده‌ای پیری را به طور کلی، عیب به شمار آورند: «الشيب شين لمن يُشيب... الشيب و كلُّ عيب» (ثعالبي، ۱۳۸۱: ۳۸۵ و ۳۸۶)

لا تعجبني يا سلم من رجلٍ
ضحك المشيب برأسه فبکی

(ابوهلال عسکری، ۱۳۵۲: ۱۵۹)

در تمنّا بدم که گردهم پیر
وین زمان من ز پیریم به نفیر

(سنایی، ۱۳۷۷: ۷۲۰)

عیب جوانی نپذیرفته اند

پیری و صد عیب، چنین گفته‌اند
(نظامی، ۱۳۷۷: ۷۵)

۱-۲-۲- پیری و طرب:

برخی نیز، طرب و شادمانی کردن پیران را نکوهیده‌اند و آن را نشانه نادانی پیران دانسته‌اند:
و قیل لکثیر عزة مالک لا تقول الشعر؟ قال ذهب الشباب فما اطرب... (ابن عبدربه، ج ۲، بی تا: ۳۲۲)

قبيح بذي الشيب أن يطربا و ما للمشيب و ما للصبا
(راغب اصفهانی، ۱۹۶۱، ج ۳: ۳۱۹)

ان الشباب لنفاق عند الوری و ما للمشيب مخادن و حيب
(ابی العتاهیه، ۱۴۰۶: ۴۱)

چون پیر شدی حافظ از می‌کنده بیرون شو و هوسناکی در عهد شباب اولی
(حافظ، ۱۳۶۸: ۳۵۲)

نشاط و جوانی ز پیران مجوی که آب روان باز ناید به جوی
(سعدی، ۱۳۷۵: ۳۶۲)

زرع را چون رسید وقت درو نخرامد چنان که سبزه نو
(همان: ۱۳۹)

طرب نوجوان ز پیری مجوی که دگر ناید آب رفته به جوی
(همان)

چون پیر شدی ز کودکی دست بدار بازی و ظرافت به جوانان بگذار
(همان)

۱-۲-۳- پیری؛ ناامیدی و پایان آرزوها:

همگام با فرارسیدن پیری، امید شادی و کامجویی از دست می‌رود و فرد میان خود و مرگ فاصله‌ای نمی‌بیند و بین حیات خویش و عدم، مویی فاصله می‌بیند و سپیدی مو را طلیعه ناامیدی و پیام آور مرگ می‌خواند:

«الشيب نذيرُ الآخرة... الشيب خطام المنية... الشيب توأم الموت... الشيب الشعر موت الشعر علة موت البشر... الشيب اولُ مراحل الموت... الشيب تمهيدُ الحمام.» (جاحظ، ۱۳۷۵ ج ۲: ۲۷۵)

و در «التمثيل و المحاضرة» پیری چنین وصف شده است: «الشيب خطام المنية... الشيب عنوان الموت... الشيب بريدُ الآخرة.» (ثعالبی، ۱۳۸۱: ۳۸۵) و قیس بن عاصم مرگ را پایان آرزوها می‌داند: «الشيب ختام امنية» (ابن عبدربه، بی تا، ج ۲:

۳۱۸)

ریخته دندان امیدش ز کام و آمده ایام شبابش به شام
(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۵۳)

چو یک مو گردد به سر بر سپید باید گسستن ز شادی امید
(فردوسی، ۱۳۸۹، دفتر ۶: ۵۱۱)

ز هستی تا عدم موئی امید است ولی آن موی خود موی سپید است
چو در موی سیاه آمد سپیدی پدید آمد نشان ناامیدی
(نظامی، ۱۳۸۳: ۳۲۱)

جوان را بود روز پیری امید نگردد سیه موی گشته سپید
(فردوسی، ۱۳۸۹، دفتر ۱: ۱۱۰)

هر آنکه که موی سیه شد سپید
به بودن نماند فراوان امید
(فردوسی، ۱۳۸۹، دفتر ۴: ۷۱)

۱-۲-۴- شکوه از پیری و اظهار اندوه و ملال

بنابر سخن خداوند که «مَنْ نُعَمِّرُهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ...» پیری دوره شکستگی و از میان رفتن رونق جوانی و تازگی و طراوت است. شاعران، در موارد بسیاری در اشعار خویش بر از دست رفتن جوانی و فرا رسیدن خزان عمر ناله و فغان سر داده و بر مصیبت پیری گریسته و بر گذر جوانی و درد بی‌درمان پیری افسوس خورده و از چرایی این حوادث شکوه کرده‌اند.
ابن نباته مصری گوید:

تَبَسَّمَ الشَّيْبُ بَوَجْهِ الْفَتَى	يُوجِبُ سَحَ الدَّمْعِ مِنْ جَفْنِهِ
و كيف لا يبكي على نفسه	مَنْ ضحك الشيب على ذفته
فلئن عمرت لقد عمرت كائني	غُضُنْ تَنْثِيهِ الرِّيحِ رَطِيبِ
و كذاك حقاً من يعمر يبله	كُرَّ الزَّمانَ عَلَيْهِ وَ التَّقْلِيْبِ
	(شهاب‌الدین ابشهی، بی تا: ۳۴)
	(جاحظ، ۱۳۷۵، ج ۳: ۸۴)

برخی گویندگان بر جوانی گریسته‌اند اما نوحه و ناله آنها سودی نبخشیده، پیری و سپیدی مو رسول وار بدانها پیغام آورده است و پیری آنها را از لباس جوانی عریان ساخته و به شکوه واداشته است که آنان آرزوی روزی را کنند که جوانی روزی بازگردد و به او بگویند که پیری با آنها چه کرده است.
در کتاب «المستطرف» آمده است: «و ما بَكَتْ الْعَرَبُ عَلَى شَيْءٍ مَا بَكَتْ عَلَى الشَّبَابِ» (شهاب‌الدین ابشهی، بی تا: ۳۳). برخی نیز پیری را در چشم جوانی و یا خاشاکی در ته کاسه عمر دانسته‌اند. در کتاب التمثیل و المحاضرة در ذم پیری از الصابی چنین نقل شده:

و الْعُمُرُ مِثْلُ الْكَأْسِ يَرُ
تَبُّ فِي أَوَاخِرِهَا الْقَذَى

(ثعالبی، ۱۳۸۱: ۳۸۷)

گاهی شکوه از پیری به گلایه از کوتاهی عمر بدل شده؛ در این باره گفت و گویی از نوح نقل می‌شود که از او پرسیده شد دنیا را چگونه یافته و پاسخ داد: چون سرایی دو در که فردی از در اول وارد شود و لحظه‌ای در میانه دو در اقامت کند و سپس از در دوم خارج گردد. (شهاب‌الدین ابشهی، بی تا: ۳۳)
www.anjomanfarsii.ir
برخی نیز پیری را دوره روی آوردن بیماری‌ها دانسته‌اند: «الشَّيْبُ مَجْمَعُ الْأَمْرَاضِ. الشَّيْبُ عِنْوَانُ الْفَسَادِ» (ثعالبی، ۱۳۸۱: ۳۸۶) و شریف رضی آن را درد بی درمان خوانده است.

أَهْ مِنْ دَاءٍ مِنْ عَدَمٍ وَ مَشِيْبٍ	رَبِّ سَقَمٍ لَا يَدَاوِي بِطَبِيْبٍ
چه خوش ماهی چه خوش سالی که آن بود	چه خوش وقتی چه خوش حالی که آن بود
جوانی بود و عیش و شادمانی	خوشا آن دولت و آن کامرانی
	(عبیدزاکانی، ۱۳۸۳: ۳۰۱)
افسوس که نامه جوانی طی شد	وان تاز بهار زندگانی دی شد
آن مرغ طرب که نام او بود شباب	افسوس ندانم که کی آمد کی شد
	(خیام، ۱۳۵۶: ۹۲)
دریغا که بر خوان الوان عمر	دمی خورده بودیم و گفتند بس
	(سعدی، ۱۳۷۵: ۱۳۶)

دور جوانی بشد از دست من
آه و دریغ آن زمن دلفروز
(همان: ۱۳۹)

۱-۲-۵- پیری و عشق ورزی

جوانی ملازم عشق ورزی است و بویهای خوش جنت در بوستان جوانی به مشام می‌رسد. از نگاه شاعر زنان پیری را بزرگترین جرم دانسته‌اند که با دیدن موی سپید بر عارض و سر مردان، از آنان روی گردان شده و عشق ورزی را برای آنان عیب شمرده‌اند و پیری نیز خود، غم‌آزانه آنان را از عشق ورزی برحذر داشته است:

علی بن عبدالعزیز گوید: «التصابی بلا شباب محال». (راغب اصفهانی، ۱۹۶۱، ج ۳: ۳۲۰) و ابن معتر گوید:

لما رأته وضع المشيب بعارضی
صدمت صدود مجانب متحمل
فجعلت اطلب وصلها بتلطف
و الشيب يغمزها بان لاتفعلى
(ابن عبدربه، بی تا، ج ۲: ۳۱۹)

و نویسنده «المستطرف» آورده است:

قالت أرى مسكة الشعراء البهيم فدت
كافورة قد احالها يد الزمن
فقلت طيب بطيب و التنقل فى
معادن الطيب امر غير ممتهن
قالت مدقت و ما انكرت ذاك بدا
المسك للشم و الكافور للكفن
(شهاب‌الدین ابشیهی، بی تا: ۳۴)

و ابن معتر از رویگردانی زنان به خاطر سپید شدن موی سر شاعر شکوه کرده که آنان از او روی گردانده و به تازه رویان روی کرده‌اند:

رأين الغوانى الشيب لاح بمفرقى
فاعرضن عني بالحدود النواصر
(همان: ۳۵)

و جاحظ نیز با اندک تفاوتی، مضمونی مشابه ابن معتر آورده:

رايت الغانيات تفرن منى
نفور الوحش من رام مضيق
رأين تغئرى و اردن لمدنا
كغصن البان ذى الفن الوريق
(جاحظ، ۱۳۷۵، ج ۳: ۸۴)

إذا شاب رأس المرء أو قل ماله
فليس له فى ودهن نصيب
(ابن قتیبه دینوری، بی تا، ج ۴: ۴۵)

و نیز در توصیف جوانی آمده است: «ركض فى میدان التصابى و جنى الثمرات الملاهى» (ثعالی، ۱۳۸۱: ۳۸۱).

مصنّف «المستطرف» جوانی را بهترین واسطه جهت قبول زنان می‌داند که می‌تواند دل‌های آنان را به خود جذب کند و به این بیت استناد می‌کند:

احلى الرجال مع النساء موافقاً
من كان أشببهم خُوداً
(شهاب‌الدین ابشیهی، بی تا: ۳۳)

چون دمت سردست دمسازی مکن
پیر گشتی قصد دلبازی مکن
دخترش گفت ای خرف از روزگار
ساز کافور و کفن کن هوش‌دار
(عطار، ۱۳۷۱: ۷۵)

جوانی گفت پیری را چه تدبیر
جوابش داد پیر نغز گفتار
که یار از من گریزد چون شوم پیر
که در پیری تو خود بگریزی از یار
(نظامی، ۱۳۱۳: ۳۹۶)

شدی چو پیر مرو در پی هوا صائب
 که دلپذیر بود موسم شباب هوا
 (صائب، ۱۳۷۳: ۱۰۹)

۱-۲-۶- پیری و خضاب

به خضاب کردن مو، هم از لحاظ دینی و هم از جنبه طبی سفارش شده است. در «ثمار القلوب» به نقل از ابو عبیدالله مرزبانی در کتاب «الانوار الثمار» حدیثی از پیامبر اکرم (ص) نقل شده که حضرت فرمودند «علیکم بالحنّا فأنّه خضابُ الاسلام، و أنّه یصفی البصر و یذهبُ بالصرع و یزید فی الباه و ایاکم و السواد، فانه من سوّد، سوّد الله وجهه یوم القیامه». (ثعالبی، ۱۳۸۴: ۱۶۴)

و در کتاب «المستطرف» سخن حضرت رسول (ص) چنین ذکر شده است: «علیکم بالخضاب فانه اهیّب لعدوکم و اعجب لنسائکم». (شهاب الدین ابشهی، بی تا: ۳۵)

شاعران ایرانی و عرب با تعابیر گوناگون از خضاب کردن موی یاد کرده و برخی این عمل را ستوده و آن را از سر گرفتن جوانی دانسته اند:

در کتاب «التمثیل و المحاضرة» خضاب؛ بازیابی جوانی خوانده شده است:

و قالوا النصول مشیبٌ جدیدٌ فقلتُ الخضابُ شبابٌ جدیدٌ
 «الخضاب احد الشباب. الخضاب تذکره الشباب» (ثعالبی، ۱۳۸۱: ۳۸۸)

فان تسألینی ما الخضاب فإئنی لبست علی فقد الشباب حداد
 (ابن رومی، ۱۴۲۳: ۵۲۳)

ابن رومی با حسن تعلیلی شاعرانه، خضاب را جامه‌ای سیاه می‌شمارد که عزای فرقت جوانی به تن کرده است:

ل ذل ذللم اخضب الشیب للغوانی ابغی بیه عندهم ودا دا
 لکن خضابی علی شباب لبستُ عنده حدادا
 (همان: ۵۲۴)

در جایی دیگر همین مضمون را تکرار کرده است:

رأیتُ خضاب المرء عند مشیبه حدادا علی شرح الشیبه یلبس
 (همان: ۲۱۰)

و در زبان فارسی نیز این مضمون آمده است:

من موی خویش را نه از آن می‌کنم سیاه تا باز نو جوان شوم و نو کنم گناه
 چون جامه‌ها به وقت مصیبت سیه کنند من موی از مصیبت پیری کنم سیاه
 (نفیسی، ۱۳۳۶: ۵۱۰)

طایفه‌ای از شعرا و نویسندگان در سرزنش عمل خضاب سخن گفته و ضمن توصیف آن به اوصافی چون «پیری جدید» «غش در عمل» «کفن پیری» آن را بی فایده خوانده اند. در «التمثیل و المحاضرة» و «المستطرف» شواهدی گوناگون تحت عنوان «ذمّ الخضاب» آمده که مواردی از آنها نقل می‌شود:

«الخضاب کفن الشیب ... الخضاب من شهود الزور... الخضاب حدادُ الشباب» (ثعالبی، ۱۳۸۱: ۳۸۹). و نیز در ذمّ خضاب از شعرای مختلف چنین آورده است:

یا خاضب الشیب الدی فی کلّ ثالثه یعود
 انّ النصول اذا بَدَا فکأنّه شیبٌ جدیدٌ
 فدع المشیب کما أرا د فلن یعود کما تریدُ
 (راغب اصفهانی، ۱۹۶۱، ج ۳: ۲۳۴)

فما منك الشباب و لست منه
 اذا سالتك لحيتك الخضابا
 (شهاب الدین ابشیهی، بی تا: ۳۵)

فالت اراک خضبت الشیب قلت لها
 فقہفت ثم قالت من تعجبها
 تکاثر الغش حتى صار فی الشعر
 (همان: ۳۴)

در ادب فارسی نیز شعرا ضمن پرداختن به خضاب کردن مو در مواردی نیز این کار را سرزنش کرده اند، زیرا تنها تشبه به جوانی است و از حقیقت جوانی حاصلی نداشته است:

ز سر جوان نتوانی شد ار چه در پیری
 ز مشک سوده سر خویش را خضاب کنی
 (اوحدی، ۱۳۴۰: ۴۴)

وقت پیری شرم دارید از خضاب
 مو سیاهی دیده است اینجا به خواب
 (بیدل دهلوی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۵۱۳)

۳-۱- خیال:

۳-۱-۱- پیری؛ بیداری از خواب جوانی:

ابن معنز، پیری را به بیداری از خواب جوانی وصف کرده و آن را برابر جوانی دانسته است:

و نهار شیب الرأس یوقظ من
 جاء المشیب فما تعست به
 قد کان فی لیل الشباب رقد
 (ثعالبی، ۱۳۸۴: ۶۳۹)

و مضی الشباب فما بکائی علیه
 (ابن عبد ربّه، بی تا، ج ۲: ۳۲۲)

نظیر این مضمون را در شعر فارسی نیز داریم:

اگر بر دلت رای من تیره گشت
 ز خواب جوانی سرت خیره گشت
 (فردوسی، ۱۳۸۹، دفتر ۲: ۲۶۷)

۳-۱-۲- سپیدی موی سر:

از دیگر مضامین مشترک گویندگان ایرانی و عرب درباره پیری وصف آن به سپیدی موی است که هر یک با تعابیر گوناگون و توصیفات متعدّد به مضمون مذکور پرداخته اند:
 فرزدق پیری را مایه آرایش جوانی بیان کرده است:

تفاریق شیب فی الشباب لوامع
 و ما حسن لیل لیس فیه نجوم
 (شهاب الابشیهی، بی تا: ۳۴)

ابن رومی که به «شاعر الشیب و الشباب» مشهورست؛ پیری را بر جوانی ترجیح داده است:

و کان نهار المرء اهدی لسعیه
 و لکن ظلّ الیل اندی و أبرد
 (ابن رومی، ۱۴۲۳، ج ۱: ۳۷۴)

من که سر سبزیم نماند چو بید
 لاله زرد و بنفشه گشت سپید
 (نظامی، ۱۳۸۳: ۵۴)

سوادنامه موی سیاه چون شد طی
 بیاض کم نشود گر صد انتخاب رود
 (حافظ، ۱۳۶۸: ۲۱۳)

نویسنده «المستطرف» در وصف حرمت پیران در ضمن حدیثی پیری را نور الهی دانسته است: «و فی الخبر ان الله تعالی يقول الشیب نوری و انا استحی ان احرقه بناری» (شهاب الدین ابشهی، بی تا: ۳۳) برخی سخنوران سپید شدن موی سر را به شعله ور شدن سر تعبیر کرده اند:

بعده لهُو و شباب و مرح
لاح شیب الرأس منی فاتّضح

(ابوالعناهیة، ۱۴۰۶: ۱۱۸)

«لاحت الشعراتُ البیضُ، و جعلتُ تفرخ و تبيضُ.» (ثعالبی، ۱۳۸۱: ۳۸۳)

اولُ بدء المشیب واحده
تشعلُ ماجاورت من الشعر
بینا تری وحدها اذا اشتعلتُ
أرتک نار المشیب فی آخر
مثل الحریق العظیم تبدؤهُ
اولُ صول صغیره الشرر
(ابن رومی، ۱۴۲۳، ج ۲: ۹۵)

۱-۳-۳- شکوفه پیری

برخی شعرا موی سپید پیری را به شکوفه درخت جوانی تشبیه کرده‌اند و بر پایه همین تشبیه و با اتکاء به تعلیلی شاعرانه، پیری مایه ارزش جوانی قلمداد شده است:

الشیبُ ازهارُ الشبابِ فماله
بخفی و حسن الروض بالازهار
(ابی العلاء معری، ۱۹۶۹: ۱۵۳)

قد یشیبُ الفتی و لیس عجیباً
ان تری النور فی القضیب الرطب
(دعبل خزاعی، ۱۴۰۳: ۴۴۴)

انما تحسنُ الریاض اذاما
ضاحت فی خلالها الانوار
سفید شد چو درخت شکوفه‌دار سرم
وزین درخت همی میوه غم است برم
(جامی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۸۶)

ندیده است میوه‌ای از شاخ نیکویت و زغم
شکوفه‌وار شدم پیر وقت برنایی
(سنایی، ۱۳۶۲: ۷۱۱)

۱-۳-۴- برف پیری

با توجه به جغرافیا و کمبود برف در اکثر سرزمین عرب و نبود واژه‌ای برای برف، این تصویر آشنای شعرای عرب نبوده است:

و قامت جبال الثلج زهرا کانهها
بقیه الشیب قد تلاشی خضابها
(ابن عیین)

برف پیری می‌نشیند بر سرم
همچنان طبعم جوانی می‌کند
(سعدی، ۱۳۷۵: ۵۲۰)

به زنجیر شد گنده پیری تباه
سر و موی چون برف و زنگی سپاه
(فردوسی، ۱۳۸۹، دفتر ۵: ۲۳۹)

بر از برف شد کوهسار سیاه
همی لشکر از شاه بیند گناه
(فردوسی، ۱۳۸۹، دفتر ۶: ۱۳۳)

به تنها یکی در بیابان چو بید
سرو مویش از برف پیری سپید
(سعدی، ۱۳۷۵: ۲۴۳)

خندنگش کمان ارغوانش زیر
دوان آبش از برف پیری به روی
(همان، ۳۰۸)

برف بارد هم برآن شاهسپرغم مرغزی
(ناصر خسرو، بی تا: ۴۶۳)

جوان دیدم از گردش دهر پیر
چو کوه سپیدش سر از برف موی

بی گمان شو زانکه یک روز ابر دهر بی وفا

۱-۳-۵-صبح پیری

نظر به تشبیه سپیدی موی پیری به صبح، شاعران در موارد بسیاری جوانی را به شب و در مقابل، پیری را به روز تشبیه کرده‌اند و آمیختگی موی سپید و سیاه را به شب ستاره بارانی تشبیه کرده‌اند که به سمت روشنی میل می‌کند، به عبارتی «اقمر لیل شبابه». (ثعالبی، ۱۳۸۱: ۳۸۷)

لَمَّا تَبَلَّجَ صَبْحَ الشَّيْبِ فِي شَعْرِي
(عتره بن شداد، ۱۸۹۳: ۴۱)

واكتسى الرأسُ من بياض قناعا
لَمْ يَأْبَى الْقَلِيلُ إِلَّا النَّزَاعَا
(جاحظ، ۱۳۷۵، ج ۳: ۲۷۵)

و عليك من سمة الكبير عذار
ليل يصبح بجانبه نهار
(شهاب الدین ابشهی، بی تا: ۳۳ و ابی هلال عسکری، ج ۲: ۱۶۳)

که بر عارضم صبح پیری دمید
(سعدی، ۱۳۷۵: ۳۶۱)

صبح پیریم در زمان بدمید
(سنایی، ۱۳۷۷: ۷۱۹)

از بس که روزها فرو شد به قیروان
(ناصر خسرو، بی تا: ۳۶۴)

نگردد سیه موی گشته سپید
(فردوسی، ۱۳۸۹، دفتر ۱: ۱۱۰)

ز دور فلک لیل مویش نهار
تو مست خفته و آگه نه ای زبیداری
(سعدی، ۱۳۷۵: ۳۶۰)

از روی سپیده دم برافکنند نقاب
ای بس که بجویی و نیابی اش به خواب
(انوری، ۱۳۶۴، ج ۲: ۹۴۷)

ذنبی لعلة ذنب غیر مغتفر

صبح الشيب في المفارق شاعا
و تَوَلَّى الشَّبَابُ إِلَّا قَلِيلًا

و تقولُ كيف يميلُ مثلك للصبا
و الشيب ينهض في الشباب كأنه

تزیید مرا با جوانان چمید

شب برناییم به نیمه رسید

آن موی قیرگونت چو روز سپید گشت

جوان را بسود روز پیری امید

جهان دیده پیری زما بر کنار
شب جوانیت ای دوست چون سپیده دمید

ای دل چو شب جوانی و راحت و تاب
بیدار شو این باقی شب را دریاب

۱-۳-۶-خمیدگی پشت:

قامت خمیده پیران همواره دستمایه تشبیهات و تصویرسازی‌های شاعران بوده و حتی موجبات تسخر و طعن زدن به پیران نیز گشته است. قامتی خمیده که گاه به کمانش تشبیه می‌کنند.

و وُجَّه کما لا تشهیه مثنج

قوام کما شاء المشیب معوج

تغشاه معروف من الصبح ابلج
(ابی هلال عسکری، ۱۳۵۲، ج ۲: ۱۵۵)

و حنون قائم ظهره فتحانی
(همان: ۱۵۹)

اینجا فلک به قد دو تا رقص می‌کند
(صائب، ۱۳۷۳: ۴۶۳)

از تیر راستی و کجی از کمان خوش است
(صائب، ۱۳۷۳: ۲۸۵)

سیل است عمر و قامت خم گشته چون پل است
(صائب، ۱۳۷۳: ۳۱۱)

گشت عالم به چشم من تاریک
(سنایی، ۱۳۷۷: ۷۱۹)

و فرع جلاه المشیب و حتی کائما

قعر الیالی خطوۀ فتدانی

پیر و جوان ز هم نکنند فرق شور عشق

از هر گوشه‌گیری و پیر از جوان خوش است

در پیری از حیات اقامت طمع مدار

چون هلال دوتا شدم باریک

۱-۳-۶-۱- پیری و عصا

از صورتهای مورد توجه شاعران درباره پیری، اشاره به خمیدگی پشت افراد و عصا به دستی آنهاست. برخی ضمن اشاره به شکل ظاهری پیران به حسن تعلیل‌هایی نیز دست زده اند

فقد كنت من رینه خامعا
شبابی و كنت له مانعا
(جاحظ، ۱۳۷۵، ج ۳: ۸۸)

لزوم العصا تحنی علیها الاصابع
(جاحظ، ۱۳۷۵، ج ۳: ۸۵)

فأما ترینی حلیف العصا
فساومنی الدهر حتی اشتری

الیس ورائی أن تراخت منی

هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

بئی و زالت عن فراشی العقائد
بقودنی بین البیوت الوالائد

(شهاب الدین ایشی، بی تا: ۳۵)
دگر تکیه بر زندگانی خطاست
(سعدی، ۱۳۷۵: ۳۶۱)

کبرت و دق العضم منی و عقنتی
واصبحت اعشی اخبط لارض بالعصا

مرا تکیه جان پدر بر عصاست

به پیری مرا خوار گذاشتی
(فردوسی، ۱۳۸۹، دفتر ۶: ۱۳۳)

پراکنده شد مال و برگشت سال
(همان، دفتر ۲: ۳۷۹)

چو بودم جوان برترم داشتی

به جای عنانم عصا داد سال

۱-۳-۷- سپاه پیری

از دیگر اوصافی که جهت وصف پیری آمده، تشبیه پیری به سپاهی است که بر ملک جوانی تاخته است: «بدت فی راسه طلایع المشیب. اغزاه الشیب جیوشه» (ثعالی، ۱۳۸۱: ۳۸۳).

ابن رومی موهای سپید و سیاه را به لشکر روم و زنگ تشبیه کرده و می‌گوید:

حلّ رأسی جیشان روم و رنج (ابن رومی، ۱۴۲۳، ج ۱: ۳۱۴)	شعراتُ فی الرأسِ بیض و دعج
کآمد سپاه دهرسوی کارزار من (ناصر خسرو، بی تا: ۳۴۶)	مویم چنین سپید زگرد سپاه شد
سپاه صبحگاه از در، درآمد هنوز این پنبه بیرون ناری از گوش (نظامی، ۱۳۸۳: ۳۳۳)	مخسب ای سر که پیری در سرآمد ز پنبه شد بناگوشت کفن پوش
پیش ره نتوان گرفتن لشکر برگشته را (صائب، ۱۳۷۳: ۴۳)	جمع کردن خویش را در عهد پیری مشکل است

نتیجه گیری:

- ۱- پیری و جوانی همواره ذهن شاعران و نویسندگان را به خود مشغول داشته است و از این روی در زبان و ادب هر ملتی گستره وسیعی به این مبحث اختصاص یافته است و هر ملتی از زاویه‌ای خاص و تحت تاثیر عقاید، خلیقات و حتی محیط طبیعی به این مساله نگریسته اند.
- ۲- گاهی توصیف حالات پیری و جوانی شکلی تقلیدی به خود می‌گیرد. در ادوار نخستین ادبیات عربی و فارسی، توصیف پیری و جوانی حالتی واقع‌گرایانه دارد و گویندگان آنچه را که سروده‌اند برخاسته از تجربیات و حالاتی است که خود در شیب و شباب تجربه کرده‌اند و توصیفات آنان، اغلب ناظر به جنبه‌های ظاهری و طبیعی این دو مقوله است و اینکه توانایی و ناتوانی جسمی در جوانی و پیری از هر چیزی ملموس‌تر و آشکارتر بوده است نظیر؛ خضاب کردن، عصا به دست گرفتن، سپیدی مو و تشبیه آن به مواردی چون برف، شکوفه، روز، صبح، شعله و...، خمیدگی قامت و... .
- ۳- در کنار توصیفات ظاهری و بیرونی از پیری، برخی از شعرا از منظر درونی و باطنی به این مساله پرداخته‌اند و هر کدام از دیدگاهی خاص نظیر غفلت، جهل، خردمندی و تجربه، عیب، زیور و... به توصیف دست زده‌اند. البته در هر دو جنبه برای بیان بهتر خواسته خویش، بحث از جوانی را نیز پیش کشیده‌اند و به قیاس این دوره با عهد پیری پرداخته‌اند.
- ۴- برخی از مضامین و توصیفات خصوصاً در حوزه باطنی و درونی همچون خردورزی و پختگی، افزایش حرص، بیش گشتن دلبستگی به دنیا، یأس و ناامیدی، وقار، ترک عشق و رزی و شکوه از پیری در ادبیات دو زبان صورتی مشترک دارند.
- ۵- در بُعد اوصاف ظاهری با عناصر خیال شاعرانه سر و کار داریم برغم تشابهات در مواردی چون خضاب کردن موی، خمیدگی قامت، عصا به دست شدن و کافورگون گشتن موی در مواردی متأثر از تفاوت‌های اقلیمی و یا فرهنگی خاص، توصیفات متفاوتی بیان کرده‌اند که برای نمونه کمی تشبیه موی سپید پیران به برف و شکوفه در زبان عربی و نبود تشبیه موی سر پیران به شعله در ادب فارسی در آثار گویندگان ایران از این دست می‌باشد که اولی به ویژگی اقلیمی عرب بر می‌گردد که طبیعت شان با برف و شکوفه بیگانه بود و دومی به تاجر عرب از اوصاف قرآن کریم.

فهرست منابع:

- ۱- ابن عبد ربّه (بی تا)، *عقد الفرید*، تحقیق محمد سعید العریان، لبنان-بیروت: المكتبة التجارية الكبرى.
- ۲- ابن قتیبه دینوری (بی تا)، *کتاب النساء*، قاهره: مؤسسه المصریه العامه.

- ۳- ابوالعلاء معری (۱۹۶۰)، *اللزومیات او لزوم ما لایلزوم*، قدّم و اشرف علی اختیاره و تصحیح عمر ابوالنصر، بیروت: دارالجیل.
- ۴- ابی هلال عسکری (۱۳۵۲)، *دیوان المعانی*، ج ۲، قاهره: مکتبه القدس.
- ۵- امیر معزی (۱۳۶۲)، *کلیات دیوان امیر معزی*، مقدمه و تصحیح ناصر هیری، تهران: نشر مرزبان.
- ۶- انوری (۱۳۶۴)، *دیوان انوری*، ج ۲، به اهتمام محمد تقی مدرّس رضوی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۷- اوحدی اصفهانی (۱۳۴۰)، *کلیات اوحدی اصفهانی*، به تصحیح، مقابله و مقدمه سعید نفیسی، تهران: امیرکبیر.
- ۸- بیدل دهلوی (۱۳۷۶)، *کلیات بیدل مولانا ابوالمعانی عبدالقادر بیدل دهلوی*، به تصحیح اکبر بهداروند-پرویز عباسی داکانی، تهران: الهام.
- ۹- ثعالبی (۱۳۸۴)، *ثمارالقلوب فی المضاف و المنسوب*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر: دار نهضت.
- ۱۰- ثعالبی..... (۱۳۸۱)، *التمثیل و المحاضره*، تحقیق عبدالفتاح محمد الحلو، قاهره: دار احیاء کتب العربیه.
- ۱۱- جاحظ (۱۳۷۵)، *البيان و التبيين جزء ۳*، حقیقه حسن السندی، قاهره: المکتبه التجاریه الکبری.
- ۱۲- حافظ (۱۳۶۸)، *دیوان حافظ*، به تصحیح قزوینی-غنی، به اهتمام ع-جریزه دار، تهران: اساطیر.
- ۱۳- خواجوی کرمانی (۱۳۷۰)، *خمسه خواجوی کرمانی*، تصحیح سعید نیاز کرمانی، کرمان: دانشگاه شهید باهنر کرمان.
- ۱۴- راغب اصفهانی (۱۹۶۱)، *محاضرات الادباء و محاورات الشعراء و البلاغاء جزء ۳*، بیروت: دار مکتبه الحیاه.
- ۱۵- سعدی (۱۳۷۵)، *کلیات سعدی*، به تصحیح محمدعلی فروغی، تهران: معینان.
- ۱۶- سنایی غزنوی (۱۳۶۲)، *دیوان سنایی غزنوی*، به سعی و اهتمام مدرّس رضوی، تهران: نشر کتابخانه سنایی.
- ۱۷-..... (۱۳۷۷)، *حدیقه الحدیقه و شریعه الطریقه*، تصحیح و تحیشه مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۸- شهاب الدین ابشهی (بی تا)، *المستطرف فی کل فن مستطرف*، جزء ۲، بی جا: دار احیاء التراث العربی.
- ۱۹- صائب تبریزی (۱۳۷۰)، *دیوان صائب تبریزی*، به کوشش محمد قهرمان، ج ۶، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲۰-..... (۱۳۷۳)، *کلیات صائب تبریزی با مقدمه و شرح احوال شاعر از محمد عباسی*، بی جا: جواهری.
- ۲۱- صدرالدین مدنی (۱۳۸۸)، *انوارالربیع فی انواع البدیع*، حقیقه و ترجم لشعرائه شاکر هادی شکر، نجفک مطبعه الولی.
- ۲۲- صفوی، کورش (۱۳۷۳). *از زبان شناسی به ادبیات*، ج ۱، تهران: نشر چشمه.
- ۲۳- عبدالرحمان جامی (۱۳۷۸)، *دیوان جامی*، ج اول، تصحیح اعلاخان افصح زاده، تهران: مرکز مطالعات ایرانی.
- ۲۴- عبید زاکانی (۱۳۸۳)، *کلیات عبید زاکانی*، تصحیح پرویز اتابکی، تهران: زوار.
- ۲۵- عطار نیشابوری (۱۳۷۵)، *مختارنامه*، تصحیح و مقدمه از محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
- ۲۶-..... (۱۳۷۱)، *منطق الطیر (مقامات طیور)*، به اهتمام و تصحیح سید صادق گوهرین، تهران: نشر علمی و فرهنگی.
- ۲۷- عنتره بن شداد (۱۸۹۳)، *دیوان عنتر*، بیروت: مکتبه الجامعه.
- ۲۸- فردوسی (۱۳۸۹)، *شاهنامه*، دفتر ششم، به کوشش جلال خالقی مطلق و محمود امیدسالار، تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- ۲۹-..... دفتر دوم، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- ۳۰-..... پنجم، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- ۳۱- کسای مروز (۱۳۷۵)، *کسای مروز: زندگی، اندیشه و شعراو*، تحقیق و تالیف: محمد امین ریاحی، تهران: علمی.
- ۳۲- ناصر خسرو قبادیانی (بی تا)، *دیوان حکیم ناصر خسرو*، به اهتمام و تصحیح مجتبی مینوی، تهران: بی نا.
- ۳۳- نظامی گنجه ای (۱۳۸۳)، *کلیات نظامی*، تصحیح و شرح وحید دستگردی، ج اول، تهران: طلایه.
- ۳۴- نظامی..... (۱۳۷۷)، *خمسه نظامی*، تصحیح وحید دستگردی، تهران: نگاه علم.
- ۳۵- نفیسی، سعید (۱۳۳۶)، *محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی*، تهران: امیرکبیر.
- ۳۶- هدایت، صادق (۱۳۵۶)، *ترانه های خیام*، تهران: انتشارات جاویدان.

Reflection of senescence in Persian and Arabic literature.

Ali jahanshahi afshar& sayed amir jahadi

Oldness and youth, states that because of their connection to life and death influence has been felt in people's lives It may not be an exaggeration to say that if the death (and consequently the "life") is historically one major concern del And the poets have paid more and more deeply into this issue and some of the views of the speaker's direct experience and personal Mimesis and some is from earlier literary traditions And the descriptions of the physical characteristics of the subject's eyes are more esoteric.

In this paper the authors have attempted to examine the effects of aging on the adaptive qualities of Persian and Arabic speakers in this field, emphasizing the similarities and differences of theme you could imagine And to assess the views of the speakers of each language.

Key words:oldness,youth, Comparative Literature, Persian and arabic Literature



هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

www.anjomanfarsi.ir